

جغرافیا و سیاست: نقش دولتمردان و نظامیان در توسعه آموزش جغرافیا در ایران

متن سخنرانی دکتر دره میر حیدر

بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض سلام و خیر مقدم خدمت حضار محترم و استادان گرانقدر جغرافیا

امشب می‌خواهم در این مجمع محترم که شما جغرافیدانان، به مناسبت هفته تجلیل از مقام معلم، در آن گرد هم آمده‌اید یادی کنم از پیشکسوتان آموزش جغرافیا در ایران کسانی که بالغ بر یک قرن و نیم پیش (۱۶۷ سال پیش) با آموزش جغرافیا در سطح دارالفنون (متوسطه) و ترجمه و تألیف کتاب‌های جغرافیایی سرنوشت این رشته را برای ما رقم زدند که امروز بتوانیم از قیل آن ارتزاق کنیم. درود می‌فرستم به روان پاک آن‌ها و استادان پیشکسوتی که در دانشگاه تهران از محضرشان مستقیماً کسب فیض کرده‌ام.

متأسفانه اطلاعات ما، چه در سطح استاد و چه دانشجو، از خدمات و فعالیت علمی این عزیزان کم است و تنها منبع چاپ شده در دسترس که دوره طولانی از دارالفنون تا انقلاب اسلامی را پوشش می‌دهد کتابی است با عنوان «جغرافیا در ایران» که توسط مرحوم استاد دکتر محمد حسن گنجی تألیف شده است. به ناچار باید به تحقیق اینترنتی و فضای مجازی پناه برد تا بتوان به برخی پرسش‌ها پاسخ داد. در تحقیقی که برای تهیه این سخنرانی انجام دادم به این نتیجه کلی رسیدم که آموزش جغرافیا در ایران زاده سیاست است و تشویق و پشتیبانی دولتمردان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار موجب ترجمه اولین کتاب جغرافیایی در تاریخ ۱۲۲۹ ه.ش (۱۸۵۰ م) گردید. بعدها در همین راستا با تصویب قانون اعزام محصل به خارج در تاریخ ۱۳۰۷ ه.ش در زمان رضا شاه و قرار دادن تاریخ و جغرافیا در زمره رشته‌های مورد مطالعه کمک کرد که دانشجویان پس از فراغ از تحصیل در کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه، به ایران بازگردند و تدریس جغرافیا را در سطح دارالمعلمین عالی و دانشگاه تهران پی بگیرند. به این ترتیب جغرافیا از نسل اول به نسل‌های بعد در سطح عالی آموزش ارتقاء یافت تا اینکه امروز به یک درخت تنومند چند شاخه تبدیل شده است.

سراغاز این نهضت را باید سال ۱۲۲۹ ه.ش یعنی یک سال قبل از افتتاح رسمی دارالفنون توسط امیرکبیر دانست. در این سال ایشان دستور ترجمه کتاب جغرافیای جهان‌نمای جدید را به فارسی در تبریز صادر کرد و هزینه چاپ سنگی آن را شخصاً تقبل نمود. امیرکبیر به دلیل علاقه‌ای که به تاریخ و جغرافیا داشت در توسعه

این دو رشته نقش بی بدیل به عهده دارد. ایشان به عنوان یک دولتمرد و سیاست مدار به دلیل داشتن روابط سیاسی و بازرگانی با کشورهای جهان علاقمند بود که با اوضاع جغرافیایی ممالک و موقعیت آن‌ها آشنا شود. بنابراین پس از آشنایی با یکی از اعضای سرشناس هیأت نمایندگی ایران در مذاکرات مرزی ارض روم که با نظارت دولت‌های بریتانیا و روسیه برای حل و فصل اختلافات مرزی میان ایران و عثمانی تشکیل می‌شد از فرصت استفاده کرد و از وی خواست تا کتاب جغرافیای جهان نما را از فرانسه به فارسی برگرداند. نام این شخص جان داودخان بود و به زبان‌های ایتالیایی، یونانی، فرانسوی، ارمنی و ترکی آشنایی داشت و زبان فارسی را هم خوب یاد گرفته بود به طوری که یک مترجم چیره دست شده بود (علی اکبر خدروی زاده. در این کتاب، ۷ صفحه به جغرافیای ایران، ۴۴ صفحه سایر کشورهای قاره آسیا، ۱۰۰ صفحه اروپا، ۲۳ صفحه آفریقا و ۷ صفحه به اقیانوسیه اختصاص داده شده بود). ضمناً ایشان از طرف امیرکبیر مأموریت داشت که به کشورهای روس و اتریش برود و معلمانی را برای دارالفنون استخدام کند.

صرف نظر از نقش جان داودخان به عنوان یک مترجم زبردست و انتشار یک کتاب درباره جغرافیای جهان اولین کسی را که باید پیشگام و پیشکسوت علم جغرافیا در ایران بدانیم و تمام جغرافیدانان ایران مدیون تلاش‌های آموزشی ایشان در مدت چهل سال معلمی در دارالفنون و تألیف کتاب‌های بسیار ارزشمند درباره جغرافیا هستند، میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله نام دارد (۱۲۱۷ ه.ش - ۱۲۹۸ ه.ش). ایشان فرزند آخوند ملا علی محمد اصفهانی از فضیلتی زمان خود بود که زبان‌های بیگانه را در زمان تحصیل در دارالفنون از معلمان اروپایی فرا گرفت و در سن بیست سالگی از تعلیم به تعلم رسید و تدریس ریاضی در دارالفنون را به عهده گرفت (نیما رجب‌لو). عبدالغفار خان تدریس علوم زیادی از جمله حساب، هندسه، مثلثات، جبر، مقابله، نقشه کشی، مساحی، قلعه سازی، پل سازی، تدابیر جنگی و جغرافیا را در دارالفنون به عهده داشت و در تمام رشته‌هایی که تدریس می‌کرد از جمله جغرافیا، کتاب‌های درسی تألیف کرد که سال‌ها مورد استفاده معلمین دارالفنون بود. اما خدمت ویژه وی به جغرافیا مربوط به تألیف کتاب با ارزش «اصول علم جغرافی: طبیعی و سیاسی» است که از نظر دیدگاهی و محتوایی از زمان خود جلوتر بوده است. این کتاب به دلیل داشتن اصطلاح سیاسی در عنوان، اولین کتاب جغرافیای سیاسی به زبان فارسی هم به شمار می‌رود. در این کتاب که در سال ۱۲۵۹ ه.ش در تهران به چاپ رسید برای اولین بار مفاهیم مهم جغرافیای سیاسی تشریح و تعریف شده است. این مفاهیم عبارتند از: جماعت، ایالت، ملت و دولت - قبیله، عشیره و ایل - اقسام حکومت از ملوک الطوائفی تا جمهوری و سلطنت (نیما رجب‌لو). لازم به یادآوری است که این کتاب به اشاره علیقلی خان مخبر الدوله وزیر علوم و وزیر کل

تلگراف‌های ممالک محروسه تهیه و تدوین شد. بنابراین نقش دولتمردان در این روند قابل توجه است. دومین کتاب عبدالغفار خان کفایة الجغرافیا نام دارد که در ۱۲۸۰ ه.ش یعنی بیست و یک سال بعد از کتاب اول در تهران به چاپ رسید. از خدمات دیگر میرزا عبدالغفار خان می‌توان به ترسیم نقشه تهران و اجرای سرشماری سیستماتیک دارالخلافه اشاره کرد.

دومین جغرافیدانی که بعد از میرزا عبدالغفار خان بزرگترین چهره در آموزش و ترویج جغرافیا در سال‌های قبل از معرفی معارف جدید به شمار می‌رود، عبدالرزاق بغایری است که در سال ۱۲۴۸ ه.ش در خراسان به دنیا آمد. زمانی که دو سال بیشتر نداشت با پدر و مادرش به تهران مهاجرت کرد (محمد حسن گنجی). وی پس از فراگرفتن علوم اولیه نزد پدرش برای ادامه تحصیلات در ۱۲۶۵ ه.ش وارد دارالفنون شد و شش سال در آنجا به تحصیل پرداخت.

از خدمات قابل توجه ایشان ترسیم نقشه ایران با استفاده از نقشه‌های انگلیسی، فرانسوی و روسی در سن ۲۱ سالگی و ساخت یک کره مصنوعی بزرگ است که به ناصرالدین شاه تقدیم گردید. سه سال بعد در ۱۲۷۲ ه.ش کتاب «فهرست ممالک پنج قطعه عالم» را انتشار داد که در آن به معرفی کشورهای مستقل جهان پرداخته شده است. وی در ۱۲۷۸ ه.ش در مدرسه سیاسی مشیرالدوله شروع به تدریس جغرافیا کرد و در ۱۲۸۸ ه.ش کتاب آموزشی «اصول علم جغرافیا» را منتشر کرد و در ۱۲۸۹ ه.ش نقشه بلوکات اطراف تهران را ترسیم نمود و سال‌ها رئیس بخش فنی و نقشه برداری وزارت امور خارجه بود. وی در ۸۴ سالگی در ۱۳۳۲ ه.ش درگذشت.

از نویسندگان دیگری که در این دوره با نوشتن کتاب‌هایی درباره تاریخ و جغرافیای ایران و یا منطقه بزرگی که از رود سیحون تا ماوراء فرات و از دربند باب الابواب در شمال خزر تا جزایر و سواحل خلیج فارس را شامل می‌شد می‌توان یاد کرد، فرهاد میرزا معتمد الدوله است که در ۱۲۳۴ ه.ش کتاب معروف جام جم را تألیف کرد (علی اکبر خدری زاده) و همچنین محمد حسن خان اعتماد السلطنه است که تألیف کتاب مرآة البلدان را در زمان ناصرالدین شاه شروع کرد ولی نتوانست بیش از چهار جلد آن را تکمیل نماید. جلد اول و چهارم این کتاب مربوط به جغرافیاست و به ترتیب الفبایی براساس مطالب کتاب معجم البلدان یاقوت حموی تنظیم شده است. گفته می‌شود که اعتماد السلطنه طبق پرسش نامه‌ای از حکام ولایات و ایالات ایران خواست تا کلیه اطلاعات مربوط به قلمرو خود را گردآوری کنند و به دفتر دارالتألیف ارسال دارند (علی اکبر خدری زاده). ضمناً از شاه هم خواست او را یاری دهد. ناصرالدین شاه هم که به تاریخ و جغرافیا علاقه داشت از طریق

میرزا علی خان امین الملک دستوراتی در تأیید اعتماد السلطنه صادر کرد ولی مطالب به موقع به دست وی نرسید و اعتماد السلطنه نتوانست بیش از دو جلد را به جغرافیا اختصاص دهد.

در ۱۲۷۲ هـ ش درست زمانی که کتاب فهرست ممالک پنج قطعه عالم توسط عبدالرزاق بغیری منتشر می‌شد یک ستاره جدید در آسمان آموزش جغرافیا پدیدار شد و آن مسعود کیهان بود. مسعود کیهان در یک خانواده متشخص و نظامی در تهران متولد شد. وی فرزند عبدالمطلب مستشار الوزراء و مستشار توپخانه بود. اهمیت مسعود کیهان برای ما از دو جهت است. یکی اینکه به دلیل پیشینه و آموزش نظامی که داشت، طبعاً به وادی سیاست کشانده شد و این نشان می‌دهد که سیاست و نظامی‌گری با جغرافیا رابطه دو جانبه دارند و دیگر اینکه چون ایشان سی و پنج سال از عمر خود را در آموزش جغرافیا در سطح عالی (۱۳۰۷ تا ۱۳۴۲ هـ.ش) گذراند می‌تواند پدر جغرافیای دانشگاهی در ایران باشد.

مسعود کیهان تحصیلات ابتدایی را در خانه پدری و در مدرسه علمیه به ریاست مهدیقلی خان مخبر السلطنه انجام داد سپس در سن یازده سالگی (و به قولی ۱۳ سالگی) با هزینه شخصی به فرانسه رفت و دوره تحصیلات متوسطه را در آنجا گذراند. سپس تصمیم گرفت به مدرسه معروف نظامی سن سیر در پاریس برود و در آنجا دوره لیسانس خود را در امور نظامی، مدیریتی و تاریخ و جغرافیا طی کند. پس از اخذ درجه افسری یک سال هم در ارتش فرانسه خدمت کرد (فاطمه معزی) و سپس در ۱۲۹۵ هـ ش در سن بیست و سه سالگی به تهران بازگشت. طی این دوره سیزده ساله تحصیل در کشور فرانسه و آموزش نظامی در مسیر فعالیت‌های آینده ایشان بسیار مؤثر بوده و آشنایی کامل با زبان فرانسه و فرهنگ فرانسوی و دیسپلین نظامی ایشان را به سوی فعالیت‌های سیاسی کشاند. ضمن اینکه تدریس زبان فرانسه در مراکز آموزشی مختلف و جغرافیا در دارالمعلمین عالی و سپس در دانشگاه تهران از ایشان یک معلم و جغرافیدان نیز تحویل جامعه داد. اولین منصب نظامی ایشان پس از بازگشت از فرانسه ریاست پیاده نظام و نظمیة فارس بود و این سر منشأ کشیده شدن ایشان به فعالیت‌های سیاسی گردید (محمد حسن گنجی). با عضویت در کمیته آهن یا زرگنده در تهران در ۱۲۹۹ هـ ش که ریاست آن را سید ضیاءالدین طباطبایی (دوست دیرین که در فرانسه با هم آشنا شده بودند) به عهده داشت، مسعود کیهان که اکنون سمت سرگردی پیدا کرده بود و ماژور مسعود خان لقب گرفته بود از عوامل اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ ش و تشکیل کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی گردید که در آن سمت وزارت جنگ به او داده شد ولی پس از چندی میان او و رضا خان، سردار سپه اختلاف افتاد به طوری که تحت فشار ناچار شد استعفا دهد و تهران را ترک کند. کابینه سید ضیاء نیز به فاصله کمتر از یک ماه سقوط کرد. ماژور مسعود خان پس از اقامتی

کوتاه در اروپا به ایران بازگشت و خود را از مناصب نظامی و فعالیت سیاسی به کلی دور کرد و به حرفه معلمی روی آورد (فاطمه معزی).

در ۱۳۰۳ هـ ش به وزارت معارف منتقل شد و به تدریس فرانسه در دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی و تجارت پرداخت و از سال ۱۳۰۷ معلم جغرافیای دارالمعلمین عالی و سپس دانشگاه تهران که در ۱۳۱۳ براساس آن به وجود آمد گردید و از این زمان تا سال ۱۳۴۲ که بازنشسته شد برای مدت ۳۵ سال کرسی درس جغرافیای ایران را در دانشگاه تهران به عنوان استاد بلامنازع در اختیار داشت. ایشان در سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ به تدوین جغرافیای مفصل ایران شامل سه جلد طبیعی، سیاسی و اقتصادی که بالغ بر ۱۲۸۰ صفحه بود پرداخت (محمد حسن گنجی) و بدین ترتیب نام خود را به عنوان پدر جغرافیای دانشگاهی جاویدان کرد. استاد مسعود کیهان ۱۲ دی ماه ۱۳۴۶ چهار سال پس از بازنشستگی در سن ۷۴ سالگی درگذشت و جامعه جغرافیدان در ایرن را مغموم ساخت (محمد حسن گنجی، ص ۵۱۵).

اینجانب که افتخار شاگردی ایشان را در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ داشتم درس جغرافیای ایران را در بخش‌های طبیعی، سیاسی و اقتصادی با ایشان گذراندم. ایشان که از نظر سنی خیلی بزرگتر از ما بود (بیشتر از چهل سال) طبعاً همانند یک پدر مهربان با ما رفتار می‌کرد. دانشجویان اکثراً پایان نامه‌های خود را درباره ایران و زیر نظر ایشان می‌گذراندند هر چند اصلاً نظارتی و راهنمایی در کار نبود و پایان نامه پس از اتمام، تحویل ایشان داده می‌شد. استاد بسیار منظم بود و دیسپلین نظامی داشت. سر ساعت وارد کلاس می‌شد و به محض شنیدن صدای زنگ تفریح جمله خود را تمام کرده نکرده چوب دستی را به زمین می‌گذاشت و کلاس را ترک می‌نمود.

در سال ۱۲۷۵ شمسی، سه سال پس از تولد مسعود کیهان، کودک دیگری پا به جهان گذاشت که در بزرگی ستاره آسمان علم و ادب ایرانی گردید و لقب علامه به خود گرفت. این کودک عباس اقبال آشتیانی نام داشت که برخلاف مسعود کیهان که یک اشراف زاده بود فرزند یک پیشه ور و در آشتیان به دنیا آمده بود. وی سال‌های اولیه عمر خود را به درودگری می‌گذراند و از مکتب خانه‌های آشتیان با کمک و سرپرستی شیخ مرتضی نجم آبادی به دارالفنون رفت (محمد حسن گنجی) و تحصیلات متوسطه را در آنجا به پایان رساند. عباس اقبال با شور و ذوقی که برای کسب دانش داشت همراه با استعداد خدادادی مورد توجه مدیران مدرسه قرار گرفته به معاونت کتابخانه دارالفنون منصوب شد و در آنجا به تدریس زبان فارسی هم پرداخت. از همین زمان بود که

علاقه او به نوشتن کتاب‌های درسی تاریخ و جغرافیا برای دوره متوسطه که تعداد آن‌ها به ۱۷ جلد می‌رسید شروع شد (محمد حسن گنجی، ص ۵۰۴) و تا سال مرگش در ۱۳۳۴ شمسی ادامه یافت. این کتاب‌ها در اوایل به صورت جغرافیای قاره‌ها بود و ادامه سنت نویسندگان پیشین را داشت ولی در سال‌های آخر در هماهنگی با برنامه‌های جدید به صورت کلیات جغرافیای اقتصادی و جغرافیای اقتصادی و تجاری برای تمام سال‌های دوره متوسطه درآمد.

در سال ۱۳۰۴ ه.ش عباس اقبال با سمت منشی هیأت نظامی ایران به پاریس رفت و در آنجا از فرصت استفاده کرد و لیسانس خود را در ادبیات گرفت و به ایران بازگشت. آشنایی با مشاهیر و ادبای زمان در زمانی که معاونت کتابخانه مدرسه دارالفنون را داشت و نیز آشنایی با میرزا محمد قزوینی، علامه و محقق شهیر در پاریس در مایه گرفتن اقبال به عنوان یک محقق و ادیب و مصحح بسیار مؤثر بوده است.

در ۱۳۱۰ به عنوان استاد جغرافیا وارد دارالمعلمین عالی شد و تدریس درس جغرافیای انسانی را به سبک و سیاق جغرافیدان فرانسوی ویدال دولابلاش و شاگرد برجسته وی ژان برون پی گرفت. در ۱۳۱۳ با افتتاح دانشگاه تهران عباس اقبال صاحب کرسی جغرافیای انسانی شد. بنابراین می‌توان وی را پایه گذار درس جغرافیای انسانی در ایران دانست. در کنار تدریس، عباس اقبال به تألیف و ترجمه و تصحیح ۴۰ جلد کتاب هم اقدام کرد که در نتیجه نام جاودانی از خود باقی گذاشت. ناراحتی و عصبانیت عباس اقبال از اینکه مجله معتبر یادگار که به وسیله ایشان راه اندازی شده بود به دستور دولت تعطیل شد باعث گردید که به کشورهای خارج برود. در ابتدا از طرف وزارت امور خارجه به سمت وابسته فرهنگی ایران به کشورهای ترکیه و ایتالیا و سپس به فرانسه رفت و بیشتر وقت خود را در کتابخانه‌ها می‌گذراند تا بالاخره پس از چند بار رفت و بازگشت در ۱۳۳۴ در اروپا درگذشت. ایشان در مهر ۱۳۲۸ قبل از عزیمت به اولین مأموریت در ترکیه، آقای محمد حسن گنجی که در آن زمان دبیر دانشگاه تهران در جغرافیا بود را به عنوان جانشین خود در درس جغرافیای انسانی به دانشگاه معرفی کرد. از آن پس تمامی دانشجویان دانشسرای عالی (نام جدید دارالمعلمین عالی) و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس جغرافیای انسانی را از آقای محمد حسن گنجی فراگرفتند منتهی با یک سبک و سیاق جدید. یعنی مکتب پروفیسور فلور دانشگاه ویکتوریای منچستر جایی که آقای گنجی فوق لیسانس خود را در ۱۳۱۷ دریافت کرده و در دانشگاه تهران به عنوان دبیر استخدام شده بودند.

- پیشکسوتان جغرافیای علمی در ایران

در سال ۱۳۱۷ هـ.ش زمانی که ده سال از بنیان گذاری دارالمعلمین عالی و برقراری رشته تاریخ و جغرافیا به استادی مسعود کیهان و عباس اقبال آشتیانی می گذشت دو ستاره پر فروغ دیگر به طور همزمان به آسمان علم و ادب ایران تابیدن گرفتند. ابتدا آقای محمد حسن گنجی بود که در سن ۲۶ سالگی پس از اقامت پنج ساله در انگلستان و دریافت فوق لیسانس (B.A. Honours) از دانشگاه ویکتوریای منچستر به ایران بازگشته و به سمت دبیری به استخدام دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی دانشگاه تهران در آمده بود. چند ماهی بعد در همان سال آقای دکتر احمد مستوفی ۲۶ ساله بود که موفق شده بود پس از نه سال اقامت در فرانسه و اخذ لیسانس از دانشگاه سوربن پاریس و دکترا از مؤسسه تحقیقات جغرافیایی همان شهر به ایران باز گشته با درجه دانشجویی به استخدام دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی درآید. با توجه به این فاصله چند ماهه مرحوم دکتر گنجی همیشه خود را پیشکسوت تر از مرحوم دکتر مستوفی به حساب می آورد هر چند از نظر علمی و مقام دانشگاهی دکتر مستوفی بالاتر بود.

نکته دیگر شایان ذکر هم این است که دکتر گنجی همیشه از چهارده سالی که با سمت دبیری در کنار استاد مسعود کیهان و دکتر احمد مستوفی به کار تدریس و تحقیق مشغول بود به تلخی یاد می کرد و می گفت با وجود اینکه از نظر تحصیلات و توانایی های علمی و زبان انگلیسی از هیچ کس کم نداشت ولی مورد تحقیر اعضای شورای دانشکده قرار می گرفت و غالباً از اظهار نظر وی به دلیل دبیر بودن جلوگیری می کردند. همین آزرده گی موجب شد که به جای ارائه و تدوین یک رساله و اخذ دکترا طبق بخشنامه دانشگاهی از ایران ترجیح دهد در سن چهل سالگی برای ادامه تحصیل بورس بگیرد و به آمریکا برود و در دانشگاه معروف کلارک دکترای خود را در جغرافیا با گرایش اقلیم شناسی بگیرد.

پس از بازگشت دکتر محمد حسن گنجی بلافاصله دانشیار شناخته شد و پس از یک وقفه پنج ساله در ۱۳۳۹ شمسی به سمت استاد تمامی دانشگاه منصوب شد.

ابتدا می پردازم به شرح حال محمد حسن گنجی از زمان تولد خرداد ۱۲۹۱ شمسی تا زمان فوت تیر ۱۳۹۱ شمسی.

سؤال این است که در این صد سال دکتر محمد حسن گنجی چه کرده است و خدمات علمی و فرهنگی وی به جامعه ایران چیست؟ برای پاسخ به این سؤال اگر بخواهم وارد جزئیات شوم و شرح موفقیت‌ها و تلخ کامی‌های ایشان را در زندگی بیان کنم مثنوی هفتاد من می‌شود. مضافاً اینکه درباره دکتر گنجی کتاب‌ها، مقالات و یادنامه‌های متعددی نوشته شده و جشنواره‌های نکوداشت بسیاری بر پا شده که هر چه من بخواهم در اینجا بگویم تکرار مکررات است و دقیق تر آن را می‌توان از اینترنت بیرون کشید. فقط سؤالی که ذهن مرا مشغول کرده این است که چه عامل یا عواملی موجب شده است که ایشان به عنوان یک فرد استثنایی در جهان علم و عمل ظاهر شود. به فکر رسید که از محل تولد و شرایط زندگی خانوادگی و محیط زیست ایشان شروع کنم شاید بتوان به پاسخی هر چند ناکافی رسید.

دلیل کنجکاوی بیشتر من درباره ایشان نسبت به استاد اقبال آشتیانی این است که من در سال ۱۳۳۱-۱۳۳۲ دانشجوی ایشان در دروس نقشه کشی و نقشه برداری و جغرافیای انسانی در دانشسرای عالی دانشگاه تهران بودم که در همان یک سال تأثیر بسیار عمیقی در من و در سایر همکلاسی‌های من گذاشت. یک استاد خوش اخلاق و مهربان و دانشمندی متواضع که سعی دارد واقعاً چیزی به دانشجویان خود یاد دهد. پس از بازگشتم از آمریکا در ۱۳۴۲ و اخذ دکترا از آنجا تنها امیدم به آقای دکتر گنجی بود که مرا خوب می‌شناخت و با نظام آموزشی آمریکا آشنا بود و به عبارت دیگر قدر تحصیلات مرا می‌دانست. بنابراین با کمک ایشان و لطف آقای دکتر مستوفی که مدیر گروه بود پس از قبولی در امتحان استادیاری به سمت استادیار گروه جغرافیا که در همان سال از تاریخ جدا شده بود منصوب شدم و از آن به بعد افتخار همکاری با ایشان را داشتم تا سالی که ایشان بازنشسته شد و بعد از بازنشستگی نیز همکاری و همفکری ادامه داشت و ایشان مرا دعوت کرد مجری پروژه-ای در سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح باشم با عنوان «ویژگی‌های ژئوپلیتیکی کشورهای مسلمان آسیای مرکزی»، زمانی که در آستانه فروپاشی شوروی قرار داشتیم. در بقیه سال‌ها تا زمان فوت در خدمتشان بودم و از اطلاعات و نظرات ارزشمند ایشان بهره می‌بردم. بنابراین هر آنچه من درباره ایشان می‌گویم حاصل تجربه همکاری و سفرهایی است که در معیت ایشان در کنگره‌ها و همایش‌ها در شهرهای مختلف ایران انجام دادم.

محمد حسن گنجی در بیرجند به دنیا آمد. گفته می‌شود پدرش ابوتراب مدت‌ها نایب الحکومه قاین بوده و افراد خانواده بیشتر در خدمت امرای قائنات یعنی خاندان علم بوده‌اند. از همین زمان محمد حسن جوان در ارتباط با یک مرکز قدرت قرار می‌گیرد و چه بسا در آینده ایشان هم مؤثر بوده است. دومین عامل مهم در زندگی محمد حسن را می‌توان مدرسه شوکتیه در بیرجند به حساب آورد که تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود

را در آنجا انجام داده است. مدرسه شوکتیه بیرجند در سال‌های ۱۳۰۹-۱۲۹۷ ه.ش سالهایی که محمد حسن در آن مشغول تحصیل بود یک مدرسه معمولی نبوده بلکه یک مدرسه به سبک جدید آموزش بوده که در سال ۱۲۸۴ شمسی ایجاد شده و فعالیت خود را با حضور یک معلم اتریشی و تعدادی مترجم ایرانی و ۴۰ دانش آموز شروع کرده است. درس خواندن در چنین مدرسه‌ای به جای مکتب خانه‌های مرسوم زمان مسلماً تأثیر فوق العاده‌ای بر شخصیت محمد حسن جوان گذاشته است.

موقعیت سیاسی و استراتژیک بیرجند و اینکه پایگاه نفوذ خاندان علم در منطقه مرزی شرق ایران (قهبستان تاریخی) بوده است به ویژگی‌های برتر بیرجند نسبت به شهرهای دیگر ایران می‌افزاید. بیرجند دومین شهر ایران به شمار می‌آید که در ۱۳۰۲ زمانی که گنجی فقط یازده سال داشت از آب لوله کشی شهری برخوردار بود و در ۱۳۱۲ بود که سومین فرودگاه کشور پس از قلعه مرغی و بوشهر در این شهر ساخته شد. در همین سال بود که محمد حسن گنجی در سن بیست و یک سالگی پس از سه سال تحصیل در دارالمعلمین عالی تهران و اخذ درجه لیسانس برای ادامه تحصیل عازم انگلستان شد. اینکه محمد حسن گنجی در بدو ورود به انگلستان و دانشگاه ویکتوریای منچستر آنقدر با زبان انگلیسی آشنایی داشته که از گذراندن کلاس زبان معاف شده است جای سؤال دارد که ایشان این مهارت را از کجا کسب کرده بود. به نظر بعید می‌رسد که انگلیسی را ایشان در دارالمعلمین عالی تهران فرا گرفته باشد. پاسخ این است که حشر و نشر با استادان خارجی در شوکتیه حتماً در تقویت زبان ایشان مؤثر بوده است.

عامل دیگری که در علاقه ایشان به جغرافیا و در نهایت اقلیم‌شناسی مؤثر بوده است را شرایط آب و هوایی منطقه قائنات ذکر می‌کنند که تجربه‌های ناگوار خشکسالی و بتناوب سیل را برای محمد حسن جوان همراه داشته است.

دکتر گنجی یک پروفیسور به معنای واقعی کلمه بود. هیچگاه از خواندن دست نمی‌کشید. در هواپیما، در قطار، در سفر و در حضر همیشه در حال مطالعه بود. نه تنها مربوط به رشته جغرافیا و هواشناسی بلکه کتاب‌های پر فروش دنیا (best sellers) به همین دلیل در هر مناسبتی اگر تریبون را به دست او می‌دادند ساعت‌ها صحبت می‌کرد. هیچگاه در سخنرانی‌ها از روی کاغذ نمی‌خواند همیشه مطالب خود را از حفظ می‌گفت و به همین دلیل حافظه بسیار خوبی داشت. خاطرات روزانه خود را یادداشت می‌کرد و نوشته‌هایی از دانشجویان را برای سال‌ها در آرشیو خود نگاه داشته بود. یک روز در همین سال‌های اخیر مرا صدا کرد و دفترچه‌ای به دستم

داد که اسم خودم را روی آن دیدم. یک کار تحقیقی در سال ۱۳۳۱ بود که در درس جغرافیای انسانی انجام داده بودم و همراه با نقشه و به صورت دست نویس به استاد داده بودم و ایشان این دفترچه را برای مدت نزدیک به ۶۰ سال نزد خود نگاه داشته بود که مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. بعد از انقلاب اسلامی با وجود قطع مستمری و مشکلات مالی که در این سن و سال پیدا کرده بود هیچ گاه به فکر خروج از کشور و اقامت در کشورهای بیگانه که به طور قطع از وی استقبال کامل می‌کردند و از وجودش و تجربیاتش بهره می‌بردند نیفتاد و با همان بخور و نمیری که در مراکز آموزشی از طریق تدریس و یا مشاوره به دست می‌آورد ساخت. با وجود سنگینی گوش و مشکلات ناشی از آن در زمانی که در جمع حضور می‌یافت، با صبر و تحمل بدون شکایت باز هم هر کجا دعوتش می‌کردند می‌پذیرفت و دست رد به سینه هیچکس نمی‌زد. در هر حال به نظر من و بسیاری از دانشجویان، دکتر گنجی یک پدیده قرن بود که باید نامش با طلا نوشته شود. روحش شاد و گرامی باد.

احمد مستوفی در سال ۱۲۹۱ شمسی در یک خانواده سرشناس و اصیل در تهران متولد شد. در ۱۳۰۸ پس از اخذ دیپلم دبیرستان، جزء دومین گروه محصلان اعزام به فرانسه رفت و تحصیلات کامل لیسانس خود را در دپارتمان جغرافیای دانشگاه سوربن پاریس به پایان رساند. سپس برای مدت چند سال در مؤسسه جغرافیای دانشگاه پاریس به منظور اخذ درجه دکترا به کار تحقیق و تتبع پرداخت.

رساله دکترای ایشان که زیر نظر استاد معروف فرانسوی «امانوئل دومارتون» تدوین شد، درباره حوضه رودهای تیمز و سن بود. امانوئل دومارتون در ۱۸۹۲ میلادی جغرافیا را زیر نظر ویدال دولابلاش بنیان‌گذار جغرافیای نوین فرانسه و همچنین بنیان‌گذار مکتب فرانسوی ژئوپلیتیک فرا گرفت و با تمرکز بر روی جغرافیای طبیعی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۵ استاد مسلم جغرافیای طبیعی فرانسه گردید و در مقابل ویدال دولابلاش که رهبر جغرافیای انسانی فرانسه بود قرار داشت. ژان برون، شاگرد برجسته ویدال دولابلاش نیز تفکر ویدالی را درباره جغرافیای انسانی و ناحیه‌ای نه تنها در سراسر فرانسه بلکه به سایر کشورها گستراند. دانشجویان ایرانی هم که در این سال‌ها به فرانسه می‌رفتند، یا تحت تأثیر مکتب فکری ژان برون قرار می‌گرفتند مثل عباس اقبال آشتیانی و یا تحت تأثیر مکتب فکری امانوئل دومارتون که توسط شاگرد برجسته‌اش احمد مستوفی به شاگردان ایرانی منتقل شد.

در زمستان سال ۱۳۱۷ دکتر احمد مستوفی با کوله باری از دانش و تجربه تحقیقاتی به ایران بازگشت و براساس مقررات آن روز به عنوان دانشیار دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی شناخته شد. در آن زمان در بخش

جغرافیای رشته تاریخ و جغرافیای دانشکده ادبیات سه کرسی وجود داشت که شادروان مسعود کیهان و عباس اقبال به ترتیب صاحب کرسی‌های جغرافیای ایران و جغرافیای انسانی بودند که با ورود دکتر احمد مستوفی کرسی سومی به نام جغرافیای عمومی به ایشان داده شد. با توجه به تخصصی که دکتر مستوفی در مورد ژئومورفولوژی داشت ایشان را باید بنیان‌گذار این درس در دانشگاه تهران به شمار آورد. البته ایشان علاوه بر مورفولوژی و مباحث سنگ‌شناسی و فسیل‌شناسی به تفسیر نقشه هم می‌پرداخت و تدریس درس جغرافیای ممالک معظم نیز که قبلاً توسط استاد کیهان انجام می‌شد را به عهده گرفت و در این زمینه با استفاده از مشاهدات شخصی که در مسافرت‌های آمریکا و اروپا انجام داده بود، با ذکر مثال‌های جالب و زنده دانشجویان را مستفیض می‌ساخت. در دوره فوق‌لیسانس هم از سال ۱۳۴۳ تدریس دروس تفسیر نقشه، کارتوگرافی و مسائل جغرافیای سیاسی جهان را هم به عهده داشت و تا سال بازنشستگی در کنار مدیریت گروه و مؤسسه به این کار ادامه داد.

دکتر مستوفی چندان علاقه‌ای به چاپ کتاب و مقاله نداشت و پس از پانزده سال تدریس در دانشکده ادبیات در ۱۳۳۲ اولین کتاب درسی درباره جغرافیای طبیعی را با عنوان «کلیات جغرافیای عمومی» انتشار داد. در عوض اولین جغرافیدانی بود که به عشق تحقیقات، مشکلات سخت محیط‌های بیابانی را بر کسب مقام‌های اداری ترجیح داده و فرهنگ پژوهش جغرافیای ایران را ترویج نمود. دکتر مستوفی اولین جغرافیدانی است که با تدارک کاروان‌های سنتی و به وسیله شتر دو بار از ریگ‌لوت گذشته است (دکتر محمودی، ص ۵۸). ایشان را باید پدر کویرشناسی ایران هم قلمداد کرد. اقدام مهم دیگر دکتر مستوفی که آن هم در راستای کارهای پژوهشی صورت گرفت تأمین و تجهیز مؤسسه جغرافیا در سال ۱۳۴۰ شمسی است. مؤسسه جغرافیا اولین مرکز پژوهش دانشگاهی در ایران بود که پوشش کامل عکس‌های هوایی ۱/۵۵۰۰۰ ایران را در اختیار داشت. این عکس‌ها در کارهای پژوهشی جزء نیازهای اصلی به شمار می‌رفت و از بایگانی خاص و منظمی برخوردار بود و همواره در حفاظت از آن، تلاش فراوانی به عمل می‌آورد (دکتر محمودی، ص ۵۹). ایشان در تهیه فیلم‌های علمی و عکس و اسلاید از مناظر بیابانی ایران نیز سعی وافری داشت که نتیجه تلاش‌هایش به عنوان اسنادی ارزشمند در مؤسسه جغرافیا بایگانی شده است. در سال‌های آخر تلاش علمی خود دکتر مستوفی علاقه شدیدی به باستان‌شناسی ایران پیدا کرد و در این زمینه، مسیر جابجایی جهانگردان و محققین و دانشمندان ایرانی و خارجی توجه وی را به خود جلب نمود و با تحقیق از این نقطه نظر درباره قلمرو بیابان‌های ایران نوشته‌های ارزشمندی از خود به جای گذاشته است (دکتر محمودی، ص ۶۱).

دکتر مستوفی مدیری بسیار مقتدر و توانا بود و به نظم و دیسپلین اعتقاد داشت و اطرافیان خود را نیز مجبور به رعایت مقررات می نمود و در این زمینه دوست و دشمن نمی شناخت و ملاحظه کاری و مماشات در قاموس او نبود و با همه یکسان و طبق مقررات عمل می کرد. در مقابل مسئولان و مقامات دانشگاهی نیز همان گونه صریح و رُک سخن می گفت و از تملق بیزار بود و چون نقطه ضعفی نداشت و به جز دانشگاه هیچ شغل سیاسی قبول نکرده بود، مسئولان درخواست های وی را در زمینه تخصیص بودجه و تهیه وسایل و تجهیزات آموزشی و فراهم کردن امکانات برای تحقیقات میدانی و سفرهای بیابانی اجابت می نمودند (دکتر میر حیدر، ص ۴۱).

اینجانب که افتخار شاگردی ایشان را در سال های اولیه دهه ۱۳۳۰ در دروس جغرافیای عمومی و جغرافیای دول معظم داشتم و سپس از سال ۱۳۴۲ همکار که تا زمان بازنشستگی ایشان در ۱۳۵۶ ادامه داشت و بعد از آن هم طی روابط خانوادگی و حشر و نشر صمیمانه، خاطرات بسیار زیادی از ایشان دارم که جالب است. در دوران دانشجویی ایشان به عنوان یک استاد شیک پوش و متشخص که هر روز با اتومبیل آخرین سیستم خود به داخل دانشکده می آمد دانشجویان را سخت تحت تأثیر ابهت خود قرار می داد و هر کس سعی می کرد به طریقی به دل ایشان راه یابد. بعد از اینکه افتخار همکاری ایشان را در اوایل دهه ۱۳۴۰ پیدا کردم منتهی این بار به عنوان استادیار فارغ التحصیل از دانشگاه های آمریکا، امیدوار بودم که ایشان از آن دیدگاه استادی و سخت گیری اش نسبت به من عدول کرده باشد که نشد. ایشان اصولاً از اینکه دانشجویانش در مقابل او عرض اندام کنند خوشش نمی آمد، چون من در نظام آموزشی آمریکا پرورش یافته بودم که با نظام آموزشی فرانسه متفاوت بود ما درباره مسائل روش تدریس و تحقیق و مکاتب فکری جغرافیایی با یکدیگر اختلاف نظر داشتیم و ایشان به هیچ وجه حاضر نبود که این موضوع را بپذیرد. در حالی که دکتر گنجی که دکترای خود را از آمریکا گرفته بود و با من توافق فکری کاملی داشت در آن زمان به عنوان مدیر کل هواشناسی کمتر در دانشکده حضور می یافت مگر در ساعت های درسش و بنابراین کسی نبود که از نظرات من پشتیبانی کند و من از اینکه هنوز به عنوان یک دانشجو تلقی شوم رنج می بردم. در عین حال من از وسعت دانش استاد لذت می بردم و سعی می کردم نظر ایشان را تأمین کنم. ولی آشنایی اساسی من با فضائل انسانی و اخلاقی دکتر مستوفی بعد از انقلاب و بازنشسته شدن ایشان اتفاق افتاد. ایشان که دیگر خود را مسئول مدیریت امور نمی دانستند با گرمی و محبت از من و همسرم پذیرایی می کردند و تنها کسی بودم که مورد وثوق ایشان بوده در مواردی به درد دل با من می پرداختند. به این دلایل نظر من نسبت به دکتر مستوفی کاملاً عوض شد و سعی می کردم هر آنچه که او را

خوشحال می‌کند انجام دهم. سال‌های متمادی بیماری ایشان مرا و سایر دوستان ایشان را رنج می‌داد و بالاخره در روز ۲۶ بهمن ۱۳۷۲ ه.ش ما یک استاد عالی‌قدر و بی‌نظیر را برای همیشه از دست دادیم. آنچه مرا بیش از حد مغموم ساخت شرکت کم‌استادان و دانشجویان در مراسم تشییع در دانشگاه تهران بود. آن عده‌ای هم که شرکت کرده بودند به ویژه میان سالان و جوانان اطلاع‌چندانی از اهمیت این استاد دانشمند و محقق کم‌نظیر نداشتند و علتش را باید در این جست‌وجو کرد که در دوران مدیریت، دکتر مستوفی بیش از حد سخت‌گیر و تندخو بود و اطرافیان را از خود می‌رنجانید. مرد سیاست‌هم که نبود و از قبول مسئولیت‌های اجرایی غیر دانشگاهی و جنجال‌های تبلیغاتی هم خودداری می‌کرد و بنابراین فقط کسانی مثل ما دانشجویان قدیمی و دوستان بعد از انقلاب از فقدان وجودی ایشان رنج بردیم. به همین مناسبت در اسفند ۱۳۸۱ برای جبران مافات اینجانب بانی انتشار یک ویژه‌نامه با عنوان «یادنامه استاد فقید جغرافیا، دکتر احمد مستوفی» شدم که با خواهش از مرحوم دکتر گنجی و دیگر استادانی که با ایشان کار کردند برای درج مقالاتی در این یادنامه سعی کردم گامی هر چند ناکافی در شناخت این استاد فرزانه بردارم. روحشان شاد و گرامی باد.

منابع

۱. علی اکبر خدروی زاده، جغرافیا و تألیفات جغرافیایی عصر قاجار، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، اردیبهشت ۱۳۷۹، شماره ۳۱.
۲. فاطمه معزی، نگاهی به زندگی مازور مسعود کیهان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اینترنت.
۳. محمد حسن گنجی، جغرافیا در ایران «از دارالفنون تا انقلاب اسلامی»، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، خرداد ۱۳۶۷.
۴. نیما رجب‌لو، بررسی سیر تحولات جغرافیای سیاسی در ایران از تأسیس دارالفنون تا زمان حاضر، پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در جغرافیای سیاسی، شهریور ۱۳۸۴، استاد راهنمای دکتر دره میرحیدر.
۵. مسعود مهدوی، یادنامه استاد فقید جغرافیا، دکتر احمد مستوفی، مجله ضمیمه پژوهش‌های جغرافیایی، اسفند ۱۳۸۱.
۶. امیر حاجی صادقی، به سان رود (خاطره‌ها و دیدگاه‌های دکتر محمد حسن گنجی)، پایگاه میراث فرهنگی و گردشگری شهر تاریخی بیرجند، ۱۳۸۶.
۷. آندرنیک هویان، جان داود خان کیست؟، اینترنت.
۸. زندگی‌نامه عبدالرزاق بغایری، اینترنت.
۹. بغایری رئیس بخش فنی و نقشه برداری وزارت امور خارجه، مدارک موجود در اسناد وزارت خارجه.
۱۰. نازیلا بهمنی، سفری دور اما نزدیک، مجله رشد آموزش جغرافیا، پاییز ۱۳۹۱، شماره